



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

دوشنبه ۰۶ سپتامبر ۲۰۲۱

فریده نوری

لخدر پراهیمی

«صلح با طالبان ممکن بود، اما لازم بود با آنها گفت و گو شود»

نماینده خاص سابقه ملل متحد در مورد بیست سال ناپینایی و نسنجیدن امریکا، رد نمودن گفت و گو با طالبان و ناکامی صادر نمودن نمونه نهاد های غربی سخن می گوید

متن مصاحبه

صحبت جمع آوری شده توسط جک فولورو، خبرنگار لو ماند به تاریخ دوم سپتامبر ۲۰۲۱:

مترجم: فریده نوری

لخدر پراهیمی هشتاد و هشت ساله، سابق وزیر امور خارجه در الجزایر از سال ۱۹۹۱ الی ۱۹۹۳ میلادی، به تاریخ سوم اکتوبر به حیث نماینده خاص ملل متحد برای افغانستان نامیده شد. ماموریتی که قبلاً از سال ۱۹۹۷ الی ۱۹۹۹ نیز به آن اشتغال داشت.

در عین زمان، عین ماموریت برای عراق نیز برایش داده شد. وی ماموریت افغانستان را در سال ۲۰۰۴ و ملل متحد را در سال ۲۰۰۵ ترک نمود.

هنوز هم برای چند ماه دیگر عضو یک کمیته برای صلح The Elders در پهلوی مسئولین بلند پایه سیاسی و دارنده جایزه نوبل می باشد.

خروج امریکایی ها را از افغانستان بعد از بیست سال حضور، چگونه ارزیابی می کنید؟

یک ناکامی نظامی نیست، مانند خروج فرانسوی ها از الجزایر.

امریکایی ها تصمیم گرفتند که برآیند، آن ها از همان روز ایکه بن لادن را از بین بردند می خواستند بیرون شوند.

بعداً یک موقع مناسب برای خروج نمی یافتند، در سال ۱۹۸۹ میلادی شوروی ها مجبور ساخته شدند که افغانستان را ترک بگویند، در قرن نژده انگلیس ها یک شکست واقعی را متحمل شدند،

فلهذا چرا همیشه از شکست و ناکامی امریکا حرف زده می شود، این مخصوصاً یک کامیابی طالبان است که در تکتیک نبوغ دارند.

وقتی تهاجمات خود را در شمال شروع کردند، این یک فکر بسیار هوشمندانه و یک نبوغ است. تمام مردم فکر می کردند که از جنوب شروع می کنند، اما جنوب به دست شان بود. طالبان قبل از این که اسلامیت ها باشند، افغان هستند و سرسخت. گفته می شود که پاکستان آن ها را تربیه می کند، چرا گفته نمی شود که طالبان نیز تعلیم یافته، فهمیده و عاقل هستند. امریکا اولین قدرت جهانی نیست که افغانستان را ترک می گوید.

آیا می توانیم یک نوع دیگر ختم نسبت به این سقوط آبی و هرج و مرج در تخلیه را تصور کنیم؟ بلی، صلح با طالبان امکان پذیر بود، اما لازم بود که با آنها قبل و بعد از سقوط شان در سال ۲۰۰۱ گپ زده می شد، زیرا قاعده دولت گذاری افغانستان مطرح بود، اما به اتفاق آرا گفت و گو را با طالبان رد نمودند، و برای محافظه کاران نو امریکایی در قدرت غیر ممکن بود که آن ها را نیز ادغام نمایند.

دونلد رامسفیلد (Donald Ramsfeld) وزیر دفاع جورج بوش گفت، طالب خوب همان است که یا زندانی شود و یا مرده باشد.

در حقیقت آن ها طالبان را از بین نبردند، بلکه آن ها را پراکنده ساختند. یک کتله عظیم دو صد هزار نفر تا سه صد هزار نفر، مبارزان، مامورین اداری و اجرائیوی همیشه در افغانستان و در پاکستان آزاد بودند.

زمانی که من به امریکایی ها گفتم: «فکر نمی کنید که باید دانسته شود که آن ها چه فکر می کنند؟» من هیچ نوع جواب نگرفتم. پاکستان که از نظر تاریخی به طالبان نزدیک است، باید وزن می داشت لکن آنها خارج از بازی بودند.

برای ایران، روسیه و هند، امریکا و متحدینش انگلیس ها و یا فرانسوی ها «طالبان را فراموش کنید» بود.

آیا شما کدام پیشنهاد متناسب و مشخص برای صلح با طالبان دارید؟

طالبان در سال ۲۰۰۲ یک مکتوب برای حامد کرزی رهبر دولت موقت ای که بعد از کنفرانس بن روی کار آمد، فرستادند و در مکتوب شان از وی تقاضای پیشنهاد گفت و گو در باره دوباره آمدن شان در افغانستان را نموده بودند.

کرزی از رسیدن مکتوب منکر شد.

در حقیقت چنین معلوم می شود که نظامیان امریکایی و دونالد رامسفیلد گفته بوده باشند که به این مکتوب دنباله ندهید، زیرا از دست دادن وقت است.

وزیر امور خارجه رژیو طالبان وکیل احمد متوکل با امریکایی ها برای تجدید دوباره مکتوب گفت و گو نمود. امریکایی ها برایش گفتند که باید مکتوب را دو ماه در نزد خود تا اطلاع ثانی نگهداری کند.

وی آن مکتوب را دو سال نگهداری کرد. دیگر رهبران طالب که این وضعیت را تماشا کردند از تعقیب نمودن موضوع منصرف شدند.

ملا محمد عمر خودش نمی آمد، نمیدانم که آیا ملا برادر که با ملا عمر بنیان گزار تحریک طالبان بودند، می خواست بیاید؟ لاکن طالبان رده های پائین تر آماده بودند که در کشور داخل شوند.

چنین معلوم می شود که شما آرزو دارید تا تصویر طالبان را از حالت وحشت بکشید؟

من یگانه مسؤل ملل متحد هستم که ملا عمر را ملاقات نموده ام، اولین مرتبه در سال ۱۹۹۸. وی تسلط و نفوذ زیاد بالای تحریکش داشت.

موفق شدم تا یک راه خروج از بحران ای که با ایران پیدا شده بود پیدا نمایم، ایران تهدید می کرد که این بحران را به جنگ تبدیل می نماید: تهران دو صد هزار عسکر در سرحد با افغانستان جا به جا کرده بود.

در ماه مارچ ۱۹۹۹ من وی را در موضوع تخریب نمودن بت های بامیان دوباره ملاقات کردم، وی برایم گفت که بت های بامیان از جمله آثار باستانی و کلتوری شان می باشد. چند ماه بعد تر امر داد تا آن را ویران کنند.

همچنان در سال ۲۰۰۰ رهبر شبکه اسلامیت حقانی، جلال الدین حقانی را نیز در ابوذبی ملاقات نمودم، نمی گویم که وی فکر باز تر دارد، وی در آن وقت یکی از وفا داران پاکستانی ها بود.

چه فکر می کنید در مورد ارتباطات شان با دیگر گروپ ها مثل القاعده؟

دقت من بالای ارتباطات شان با القاعده جلب شده بود. اما آن ها نبودند که القاعده را آورده باشند. ما فراموش می کنیم که پاکستانی ها آمدن بن لادن را از سودان اجازه دادند.

بعداً برهان الدین ربانی رئیس جمهور افغانستان از سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶، مستقر شدن وی را در جلال آباد قبول کرد. متأسفانه این ها برای طالبان میراث ماند.

در ماه مارچ ۱۹۹۸ قبل از حمله به سفارت امریکا در کینیا و تانزانیا (حمله به تاریخ هفت آگست)، من با شخصی که معادل به صدراعظم طالبان بود و وی نیز ربانی نام داشت ملاقات نمودم، من

برایش گفتم: «احتیاط کنید، من می دانم که بن لادن با خیل و فوج خود در داخل قلمرو شما می باشند و آن ها دارای برنامه های هستند که هیچ ربطی به افغانستان ندارد و برای شما می تواند بسیار زیان آور باشد.»

چنین معلوم می شد که حیران شده باشد و برایم جواب داد که: «آن ها هیچ چیز نمی کنند، آن ها پناهنده هستند.»

بعداً حملات به افریقا صورت گرفت، من دوباره ملا محمد عمر را ملاقات کردم، وی برایم چنین جواب داد: «بن لادن برایم گفت که من با این حملات هیچ سر و کار ندارم، از طرف دیگر ما رسم و رواج مهمان نوازی داریم.»

من همچنان با رئیس جمهور پاکستان پرویز مشرف بین سال های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۸ حرف زدم. من برایش گفتم جنگ دوباره در افغانستان به مفاد هیچ کس نیست.

رهبران طالبان همه در این جا هستند، برایم گفت: نی این حقیقت ندارد. اما ملا برادر با نگهبانانش در کویته دیده شده است، اگر من این را می دانم، استخبارات پاکستان باید از آن با خبر باشد.

بیست سال از وقت مداخله امریکا گذشت، چرا این مداخله بدرستی کارا نبود؟

وقتی برای کمک به یک کشور ورشکسته می رویم به عوض این که بالای انتخابات و یا بالای ساختار های سیاسی - نهادی تمرکز کنیم، اولاً باید تمرکز خود را بالای ایجاد حاکمیت قانون اختصاص بدهیم، که بالای سه پایه استوار می باشد: عدالت، پولیس و زندان. اگر شما این سه بنا را داشته باشید بقیه در اطراف آن خود به خود اعمار می گردد.

شما نمی توانید بر علیه فساد مبارزه کنید، اگر شما محاکم و عدالت را نداشته باشید، اگر قاضی و پولیس مفسد باشند، چطور شما می توانید این طور یک دولت را بالای مردم بقبولانید؟ در مدت بیست سال این هدف برآورده نشد. قضا و محاکم برای ایتالوی ها سپرده شد، پولیس یک اندازه برای همه و زندان برای هیچ کس.

هیچ کشور نباید شاد و خوش باشد، که کدام چیزی برای افغانستان آباد کرده است. پولیس ها پانزده روز تعلیم داده شدند، بزرگان و ملک های قریه ها را که در هر قریه آن ها نظم را به صورت رسوم و عادات خود شان برقرار می نمودند، از بین بردند.

همچنین محاکم و قضا را بر حسب مدل غربی ها ساختند، که هرگز کارا نبود. از طرف دیگر بسیار مردم در کابل گفتند که این کشور ضرورت ندارد که برای جنگ آمادگی بگیرد، یک اردوی پنجاه هزار نفری کفایت می کند.

لاکن بالاخره یک اردو با سه صد هزار عسکر، با علاقه مندی اندک، معاش کم و استخدام شان به سفارش فامیلی یا قومی بود. یک تصور غربی را صادر کردند و ناکام شدند.

امریکا و متحدین وی برای این تجربه و یا این آزمایش در افغانستان، مجهز بودند؟

چیزی که مرا متعجب می سازد، که در هنگام مداخله خارجی ها منافع کشور مربوطه همیشه ثانوی می باشد.

مثال انتخابات ریاست جمهوری اول را در ختم سال ۲۰۰۴ مد نظر بگیریم ، که ملل متحد مسؤل آن بود. من خوب می دیدم که مسایل سیاسی و نهادی به پختگی نرسیده اند، برای برگزاری و به راه انداختن انتخابات، اما امریکا به دلیل اجندای انتخاباتی خود و هم چنان یک تعداد از رهبران افغان که می خواستند قوت و اقتدار خود را تقویت ببخشند، طوری دیگری تصمیم گرفتند.

سازماندهی یا تشکیل دادن انتخابات در یک کشور که در موقف بعد از جنگ می باشد باید آخرین اقدام باشد.

انتخابات باید در آخرین مرحله برگزار شود، زیرا انتخابات تفرقه می اندازد، مردم را به هم نزدیک نمی کند. از کدام دیموکراسی حرف زده می شود که انتخابات ۲۰۰۴ قیمتش از بودجه دولت افغانستان بیشتر بود؟ باید فکر این را که در کشور ای که دیموکراسی را غرس می نمایم، باید دوباره غور شود. یگانه چیزی که ما می توانیم بکنیم، این است تا کمک کنیم سر پای خود ایستاده شوند، که این به یک یا دو روز و یا حتی به بیست سال نمی شود، اگر ما مثال افغانستان را مد نظر بگیریم. از طرف دیگر امریکا در افغانستان رفت که بن لادن را دستگیر کند، یک عملیات انتقام گیری بود. اگر بن لادن را در سال ۲۰۰۱ دستگیری می کردند، دوباره بر می گشتند. چون ماندنی شدند برای شان گفته شد که یک چیزی دیگر بکنید. هر مراتبه یک نفر حتی خود امریکایی که برای یک پروژه پول درخواست می کرد، گفته می شد که: «ما nation-building نمی سازیم».

عدم موجودیت یک رهبر افغان، صدمه فساد و رشوه خوری در این ناکامی دخیل می باشد.

مسؤلین افغان به سویه ملی و ولایتی تمام قدرت خود را به خرچ می دادند که از این «غذایی عالی و فوق العاده» قسمت خود را داشته باشند. آن ها نتوانستند که در مقابل خارجی به خاطر قدرت و پول ایستاده شوند.

آیا این ختم نفوذ امریکا در منطقه است و شما بعدش را چطور می بینید؟

چرا تصمیم گرفته شود که امریکا و ناتو دوباره به افغانستان نخواهند آمد؟ ما خواهیم دید.

اگر فعلاً طالبان قدرت را تقسیم کنند و اگر بقیه دنیا آن ها را یک کمی کمک کند، افغانستان می تواند از این حالت بیرون برآید. مخصوصاً باید سه کشور ایران، پاکستان و هند در نظر بگیرند که صلح در افغانستان نظر به جنگ برای شان مهم تر است. جامعه بین المللی باید همه توان خود را به خرج بدهد که همه شان سر یک میز بنشینند.

بعداً چین چه خواهد کرد؟ اوضاع برای به وجود آمدن یک جنگ سرد دیگر با امریکا، این رقابت بالای افغانستان تأثیر دارد. به همان اندازه ارتباطات سه گانه - جاپان، هند و چین در منطقه.